

# نقد و بررسی آراء دو حکیم مسلمان (ابن سینا - ملاصدرا)

## پیرامون حرکات چهارگانه عرضی

□ دکتر علی ارشد ریاحی

استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان

### مقدمه

از مباحثی که از آغاز تفکر فلسفی برای انسان مطرح بوده و همواره تازگی خود را حفظ کرده است، بحث حرکت است. پیرامون حرکت، موضوعات مختلفی مطرح شده که یکی از آنها انواع و اقسام آن است. یکی از اقسامی که برای حرکت ذکر شده، انواع حرکت بلحاظ بستر حرکت است. بستر حرکت عبارت است از مقوله‌ای که حرکت در آن واقع می‌شود.

ارسطو جنس الاجناس تمام موجودات این عالم را در ده مقوله منحصر کرده است و بعد از او بیشتر فلاسفه این مطلب را قبول کرده‌اند. یک مقوله، جوهر و نه مقوله دیگر عرضند. حرکتی که در یکی از مقولات عرضی واقع شود، حرکت عرضی نام دارد، همانطور که حرکت در جوهر حرکت جوهری نامیده می‌شود و باین ترتیب بتعداد مقولاتی که در آنها حرکت واقع می‌شود، حرکت دارای انواع است.

درباره حرکت جوهری تحقیقات بسیاری انجام شده لکن انواع عرضی حرکت، کمتر مورد توجه قرار گرفته است، از اینرو بنظر می‌رسد لازم باشد پیرامون حرکت‌های عرضی بیشتر بحث و بررسی انجام گیرد.

بیشتر فلاسفه معتقدند که فقط در چهار مقوله عرضی، حرکت واقع می‌شود که عبارتند از: کم، کیف، وضع و این، و حرکت در سایر مقولات عرضی را بدلایلی محال می‌دانند. در این مقاله، آراء دو حکیم بزرگ مسلمان یعنی ابن سینا و ملاصدرا پیرامون این چهار نوع حرکت عرضی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد تا واضح شود که آیا واقعاً

### چکیده

در این مقاله آراء دو فیلسوف بزرگ، ابن سینا و ملاصدرا، پیرامون حرکت در چهار مقوله عرضی (کم، کیف، وضع و این) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و پس از نقد و بررسی، این نتایج بدست آمده است:

- تعریفی که صدرا برای حرکت ارائه داده، بر تعریف ابن سینا ترجیح دارد.

- دلیلی که این دو فیلسوف برای ترجیح یکی از احتمالات معنای وقوع حرکت در مقوله اقامه کرده‌اند، خالی از اشکال نیست.

- درباره حرکت کمی، اثبات شد که هیچکدام از مصادیقی که برای این نوع حرکت مطرح شده است، در حقیقت مصداق حرکت کمی نیست.

- یقینیت‌ترین مصداق حرکت کیفی، حرکت در کیفیات نفسانی است.

- دلیلی که برای اثبات حرکت وضعی اقامه شده، خالی از اشکال نیست.

- حرکت آینی هر چند مسلم است، لکن در مقوله بودن این وضع تردید است.

### کلید واژه

حرکت (جوهری، عرضی)؟	آین؟
مقوله (جوهر، عرض)؟	قوه؟
کم؟	فعلیت؟
کیف؟	بقاء موضوع؟
وضع.	

در تمام این چهار مقوله حرکت واقع می‌شود یا خیر. قبل از پرداختن به بحث اصلی لازم است حرکت تعریف شود، زیرا اصطلاح فلسفی حرکت از معنای لغوی آن وسیعتر است. همچنین باید مشخص گردد که به چه معنایی حرکت به یک مقوله نسبت داده شده و گفته می‌شود که در آن مقوله حرکت واقع می‌گردد. عبارت دیگر، منظور از اینکه مقوله‌ای بستر حرکت قرار می‌گیرد، چیست. بنابراین، مقاله از سه فصل تشکیل می‌شود: ۱- تعریف حرکت ۲- مسافت حرکت ۳- انواع چهارگانه حرکت عرضی.

### ۱- تعریف حرکت

#### ۱-۱- تعریف حرکت از نظر ابن‌سینا:

ابن‌سینا علاوه بر نقل و تأیید تعریف ارسطو در مورد حرکت، تعریف جدیدی برای حرکت ارائه کرده، می‌گوید: «الحركة تبدل حال قارة في الجسم يسيراً على سبيل اتجاه نحو الشيء والحصول به اليه و هو بالقوة او بالفعل».

ترجمه: حرکت عبارت است از تبدل تدریجی حال قار در جسم بصورت توجه بسوی مقصدی که یا بالقوه است و یا بالفعل و رسیدن به آن مقصد بوسیله حرکت. توضیح: تبدل در جایی صدق میکند که امر واحدی چیزی را از دست بدهد و چیز دیگری را واجد شود؛ بقاء این امر واحد در دو حالت برای صدق عنوان تبدل لازم است وگرنه گون و فساد خواهد بود. از نظر ابن‌سینا هر تبدلی حرکت نیست بلکه تبدیل یک «حال قار الذات»، حرکت نام دارد، زیرا وی حرکت در حرکت را محال می‌داند، از اینرو قید «قار» بودن را در تعریف ذکر نموده است. از آنجا که حرکت، خروج از قوه به فعل است موضوع حرکت باید از برخی جهات، بالفعل و از بعضی جهات دیگر، بالقوه باشد زیرا اگر از تمام جهات، بالفعل و یا بالقوه باشد خروج از قوه به فعل برای آن معنایی ندارد. از طرف دیگر می‌دانیم تنها جسم است که از جهاتی بالفعل و از جهات دیگر بالقوه است، از اینرو ابن‌سینا در این تعریف، قید «فی الجسم» را آورده است، بنابراین اگر تبدیلاتی در غیر جسم تحقق داشته باشد (مثل تبدلات نفس مجرد، بنابر اینکه قائل به چنین تبدیلاتی باشیم چنانکه صدرا قائل است) حرکت نخواهد بود.

هر تبدلی که در جسم واقع شود حرکت نیست بلکه باید تدریجی و عبارت دیگر «یسیراً یسیراً» باشد. قید

«بصورت توجه بسوی مقصدی و رسیدن به آن مقصد بوسیله حرکت» به همان معنای «کمال اول» ارسطوست زیرا از نظر ارسطو حرکت، چون توجه به مقصد و وسیله‌ای برای رسیدن به آن است، «کمال اول» است. غایت داشتن و عبارت دیگر توجه به مقصد، مقوم حرکت است. حرکت، تبدلی است که نحوه وجودش عین توجه داشتن به مقصد است و برای وصول به آن مقصد تحقق می‌پذیرد.

در پایان تعریف، عبارت «وهو بالقوه او بالفعل» به این مطلب اشاره دارد که لازم نیست که تمام غایات، بالفعل باشند بلکه غایت، ممکن است امری بالقوه باشد. در طبیعات قدیم این مطلب مسلم فرض می‌شد که عناصر چهارگانه، حرکت مستقیم دارند (خاک و آب بسوی پایین، و آتش و هوا بسوی بالا) و این حرکات مستقیم را با توجه به تناهی عالم، محدود می‌دانستند یعنی می‌گفتند حرکات مستقیم، دارای انتها و غایت بالفعلی است، اما در حرکت دوری فلک، قائل به غایت بالفعلی نبودند، بلکه هر مرتبه از حرکت را غایت برای مرتبه قبل محسوب می‌کردند.

#### ۱-۲- تعریف حرکت از نظر صدرالمثالیین:

ملاصدرا در تعریف حرکت می‌گوید: «... فحقیقة الحركة هو الحدوث التدریجی او الحصول او الخروج من القوة الى الفعل يسيراً او بالتدریج او لادفعة...» (یعنی... پس حقیقت حرکت عبارت است از حدوث تدریجی یا حصول و خروج تدریجی و غیر دفعی از قوه به فعل...).

موجوداتی که در این عالم وجود دارند از دو حال خارج نیستند: یا از جمیع جهات بالفعلند، یا در برخی جهات بالفعلند و از برخی جهات دیگر بالقوه، زیرا محال است موجود متصلی از تمام جهات بالقوه باشد. دسته دوم که دارای جهات بالقوه‌اند می‌توانند از قوه خارج شده به فعلیت برسند. این خروج از قوه به فعل، یا دفعی است و یا تدریجی؛ جایی که خروج از قوه به فعل، تدریجی باشد حرکت نام دارد. پس حرکت، خروج تدریجی شیء از قوه به فعل است.

اشکالی که در ابتدا جلب توجه می‌کند اینست که برای

۱. ابن‌سینا (ابوعلی)، حسین، نجات، چاپ دوم، مصر، مکتبه مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۵۷ ه. ق.؛ ص ۱۶۹.  
۲. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد، اسفار اربعه، ج ۳، قم، مصطفوی، ۱۴۰۴ ه. ق.؛ ص ۲۲.

**\* از نظر ابن‌سینا هر تبدیلی که در جسم واقع شود حرکت نیست بلکه باید تدریجی و بعبارت دیگر «یسیراً یسیراً» باشد. قید «بصورت توجه بسوی مقصدی و رسیدن به آن مقصد بوسیله حرکت» به همان معنای «کمال اول» ارسطوست زیرا از نظر ارسطو حرکت، چون توجه به مقصد و وسیله‌ای برای رسیدن به آن است، «کمال اول» است. غایت داشتن و بعبارت دیگر توجه به مقصد، مقوم حرکت است. حرکت، تبدیلی است که نحوه وجودش عین توجه داشتن به مقصد است و برای وصول به آن مقصد تحقق می‌پذیرد.**

مفهوم حرکت برای همه شناخته شده است و با این الفاظ که بعنوان تعریف ارائه گردیده به آن مفهوم شناخته شده، اشاره می‌شود، بنابراین بهترین تعریف، تعریفی است که در آن از الفاظ شناخته شده تری استفاده شده باشد و اینکه تعریف شرح‌الاسم بر دور مشتمل باشد هیچ ضروری به آن تعریف نمی‌زند زیرا در تعریف حقیقی است که شناخت شیء تعریف شده بر شناخت تعریف توقف دارد از اینرو اگر شناخت تعریف نیز بر شناخت شیء تعریف شده متوقف باشد محال خواهد بود و هرگز به آن شیء، شناخت و علم حاصل نمی‌شود، اما در شرح‌الاسم، شیء تعریف شده برای ما شناخته شده است و علم به آن، بر شناخت تعریف توقف ندارد لذا اگر شناخت تعریف بر شناخت شیء تعریف شده توقف داشته باشد اشکالی ندارد و هیچ ضروری به صحت تعریف نمی‌زند.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت بهترین تعریف همان تعریفی است که ملاصدرا ارائه کرده زیرا در آن از شناخته شده ترین الفاظ استفاده شده است، برعکس تعریف ابن‌سینا که از خود حرکت ناشناخته‌تر است و علاوه بر آن، از آنجا که قید «یسیراً یسیراً» در تعریف ابن‌سینا ذکر شده، همانند تعریف صدرا، بر دور مشتمل است زیرا این قید بمعنای تدریجی بودن است.

## ۲- مسافت حرکت

مسافت حرکت عبارت است از مقوله‌ای که حرکت در آن واقع می‌شود و بعبارت دیگر مقوله‌ای که حرکت به آن نسبت داده می‌شود،<sup>۸</sup> مانند مقولهٔ این در حرکت آینی و یا مقولهٔ وضع در حرکت وضعی.

### ۲-۱- شرح آراء دو حکیم مسلمان:

در بارهٔ معنای نسبت حرکت به مقوله (و یا وقوع حرکت در مقوله)، دو فیلسوف مورد نظر آراء یکسانی دارند. ابن‌سینا برای نسبت حرکت به مقوله، چهار معنای زیرا را احتمال می‌دهد<sup>۹</sup> و ملاصدرا همان مطالب را تکرار می‌کند:<sup>۱۰</sup>

۳. فخر الدین الرازی، محمد بن عمر، المباحث المشرقیة، ج ۱، چاپ دوم، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۱ هـ. ق، ص ۵۴۸.
۴. صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۲۲.
۵. همان، ص ۲۰۱، باورقی. ۶. همان، ص ۳۱.
۷. همان، ص ۷۴.
۸. طباطبائی، سید محمد حسین، نهاية الحکمة، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۲ هـ. ش، ص ۲۰۴.
۹. ابن‌سینا، طبیعیات شفا، ج ۱، تحقیق: الدكتور محمود فاسم، قاهره، دارالکتاب العربی للطباعة و النشر، ۱۳۹۵ هـ. ق، ص ۹۸.
۱۰. صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۶۹.

فهم و درک معنای تدریجی باید معنای زمان را درک کرد و در تعریف زمان که مقدار حرکت است، حرکت بکار می‌رود، از اینرو این تعریف خالی از دور نیست.

در مقابل این اشکال می‌توان جواب شیخ اشراق را که فخررازی<sup>۳</sup>، ملاصدرا<sup>۴</sup>، و علامه طباطبائی<sup>۵</sup> آن را تأیید کرده‌اند، چنین بیان نمود:

تصور و درک مفهوم تدریج بکمک حس امری بدیهی است، گرچه وقتی در مقام تحلیل مفهوم تدریج و تفصیل جنس و فصل آن برآیم ناچاریم که از «زمان» کمک بگیریم و چه بسیار مفاهیمی که وجودشان واضح است اما وقتی ماهیت آنها را می‌خواهیم بیان کنیم دچار اشکال می‌شویم. ملاصدرا پس از نقل تعریفهایی که برای حرکت ارائه شده است، می‌گوید:<sup>۶</sup> «اقرب التعاريف هو ان يقال الحركة هي موافاة حدود بالقوة على الاتصال».

(بهترین تعریف این است که گفته شود حرکت عبارت است از اینکه (یک شیء) پیوسته حدود بالقوه‌ای را طی کند.)

### ۳-۱- نقد و بررسی:

چنانکه صدرا بحق تصریح کرده است،<sup>۷</sup> حرکت از معقولات ثانیه فلسفی است از اینرو در تعریف حرکت نباید انتظار حد تام یا ناقص (تعریف به جنس و فصل) داشت و تمام تعریفها شرح‌الاسمند، بعبارت دیگر

۱- مقوله، موضوع حرکت است. برای مثال در حرکت آینی، آن چیزی که متحرک است عبارتست از مقولهٔ این و در حرکت کیفی، مقولهٔ کیف، موضوع حرکت کیفی است.

۲- جوهر بواسطهٔ مقوله، موضوع حرکت است پس موضوع حرکت، جوهر است اما بواسطهٔ مقوله، و مراد از واسطه، واسطه در عروض (حیثیت تقییدیه) است، نه واسطه در ثبوت (حیثیت تعلیلیه)، یعنی موضوع حقیقی حرکت، همان مقوله است و حرکت مقوله، واسطه در عروض حرکت برای جوهر می‌شود. (بنابراین، نظریهٔ دوم با نظریهٔ اول تفاوت مهمی ندارد، چون طبق هر دو نظریه، موضوع حقیقی حرکت عبارتست از مقوله، ولی طبق نظریهٔ دوم مجازاً گفته می‌شود که جوهر، موضوع حرکت است و البته نظریهٔ اول نیز نسبت مجازی حرکت را به جوهر نفی نمی‌کند).

۳- حرکت در یک مقوله، نوعی از آن مقوله و آن مقوله، جنس آن حرکت است. برای مثال، مقولهٔ این دارای دو نوع است: قار و غیر قار؛ این غیر قار، همان حرکت آینی است. همچنین کیف دارای دو نوع است که به نوع سیال آن حرکت کیفی گفته می‌شود.

۴- موضوع حرکت عبارتست از موضوع آن مقوله و آن مقوله، مسافت حرکت است. برای مثال، در حرکت آینی و یا کیفی آن چیزی که موضوع حرکت است جسم است که در مکان و یا در کیف تغییر میکند. مقصود از اینکه این، مسافت حرکت است اینستکه جسم، دارای «این» است و وقتی ساکن است، یک فرد از «این» را دارد و همان فرد را برای خود حفظ می‌کند اما وقتی حرکت آینی دارد پیوسته از فردی فرضی از افراد این، خارج و فرد فرضی دیگری را واجد می‌شود و همچنین در حرکت کیفی، جسم همواره از فرد فرضی از افراد کیف، خارج و فرد فرضی دیگری را واجد می‌گردد و این افراد فرضی گاهی در صنف و یا نوع مشترکند و گاهی جسم از نوعی خارج و به نوع دیگری وارد می‌شود، یعنی افراد فرضی حتی در نوع متفاوتند.

بنابر قول اول و دوم، برای مثال مقولهٔ «این» تغییر می‌کند، یعنی مقولهٔ این هر لحظه چیزی را قبول می‌کند، اما طبق قول چهارم، جسم، افراد فرضی «این» را می‌پذیرد و یا طبق این نظر، جسمی که سیاه می‌شود خود آن جسم در سیاهی حرکت می‌کند و در سیاه بودن شدت می‌یابد، اما طبق نظر اول و دوم، سیاهی شدت می‌یابد یعنی آن

چیزی که اشتداد می‌پذیرد سیاهی است نه جسم. ابن سینا و ملاصدرا نظریهٔ چهارم را اختیار کرده و در ردّ نظریهٔ اول و دوم گفته‌اند: <sup>۱۱</sup> اگر آن چیزی که تغییر می‌کند خود عرض باشد - برای مثال، سیاهی متحرک باشد - معنای حرکت در سیاهی این خواهد شد که خود سیاهی، پیوسته شیء را می‌پذیرد. اکنون سؤال می‌شود که در حال اشتداد، آیا خود سیاهی باقی است یا نه؟ اگر باقی نباشد، پس سیاهی اشتداد پیدا نکرده است، زیرا موضوع حرکت باید در طول حرکت باقی بماند والا اگر موضوع عوض شود حرکت، واحد نخواهد بود بلکه بتعداد موضوعاتی که عوض شده است، حرکت متعدد می‌شود. اما اگر سیاهی باقی باشد یا صفتی برای آن حادث می‌شود و یا حادث نمی‌شود. اگر صفتی حادث نشود و خود سیاهی باقی باشد پس حرکتی واقع نشده است زیرا به همان حال قبل باقی است. اگر صفتی حادث شود و سیاهی در طول اشتداد باقی باشد، در این صورت سیاهی اشتداد پیدا نکرده، بلکه فقط صفتی برای آن حادث شده است. نظریهٔ سوم اینگونه ردّ می‌شود: <sup>۱۲</sup> حرکت نه قار است و نه غیر قار، بلکه حرکت خود عدم قرار است. حرکت خروج از قوه به فعل است، نه خارج از قوهٔ به فعل. بعد از بطلان سه نظریه اول، نظریهٔ چهارم که مختار بیشتر فلاسفه است اثبات می‌شود.

بنابر نظریهٔ چهارم، جسم، متحرک و مقولهٔ عارض بر

**\* اشکالی که در ابتدا راجع به تعریف ملاصدرا از حرکت جلب توجه می‌کند اینستکه برای فهم و درک معنای تدریجی باید معنای زمان را درک کرد و در تعریف زمان که مقدار حرکت است، حرکت بکار می‌رود، از اینرو این تعریف خالی از دور نیست. در مقابل این اشکال می‌توان جواب شیخ اشراق را که فخررازی، ملاصدرا، و علامه طباطبائی آن را تأیید کرده‌اند، بیان نمود.**

۱۱. ابن سینا، طبیعیات شفا، پیشین، ص ۹۴ و صدرالدین شیرازی، پیشین، صص ۴ و ۷۰.

۱۲. صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۷۴.

آن جسم، مسافت است، یعنی جسم از ابتدای حرکت یک فرد واحد تدریجی الوجود از مقوله را طی می‌کند.

۲-۲- نقد و بررسی:

روش استدلالی که این دو فیلسوف برای اثبات نظریه چهارم بکار برده‌اند «سیر و تقسیم» نام دارد. در این روش، ابتدا تمام احتمالات یک مسئله ذکر و سپس با رد تمام احتمالات بجز یک احتمال، آن احتمال اثبات می‌شود. اینگونه استدلال در صورتی صحیح است که در مسئله، احتمال دیگری غیر از آنچه ذکر شده است وجود نداشته باشد.

در مسئله مورد نظر هیچ دلیلی بر حصر احتمالات در چهار احتمال ارائه نشده است. این حصر نه عقلی است و نه استقرائی؛ حصر عقلی نیست، زیرا حصر عقلی در جائی است که اقسام بین نفی و اثبات دایر باشند. حصر استقرائی هم نیست، زیرا غیر از احتمالات چهارگانه مذکور در این استدلال، احتمال پنجمی نیز وجود دارد و آن اینست که موضوع حرکت همان موضوع مقوله باشد ولی پیوسته و هر آن، از یک فرد فرضی مقوله، خارج و به فرد فرضی دیگر از آن مقوله داخل نشود بلکه هر فرد فرضی را بتدریج طی کند و پس از مدتی از آن خارج و به فرد فرضی دیگر داخل گردد، بعبارت دیگر چنین نباشد که در هر آن، یک فرد فرضی از مقوله بر متحرک عارض شده و در اثر تقطیع حرکت، فرد آنی الوجود از مقوله حاصل گردد بلکه در اثر تقطیع حرکت، یک فرد تدریجی الوجود از مقوله بدست آید.

### ۳- انواع چهارگانه حرکت عرضی

این دو فیلسوف، همانند بیشتر فلاسفه، درباره حرکات عرضی فقط در چهار مقوله از نه مقوله عرضی قائل به حرکتند. در این قسمت به نقد و بررسی آراء آنها پیرامون این چهار نوع حرکت عرضی می‌پردازیم:

#### ۳-۱- حرکت کمی:

این دو فیلسوف، وجود حرکت در مقوله کم را بدیهی دانسته‌اند<sup>۱۳</sup>. ابتدا لازم است اقسام حرکت کمی را بیان نماییم. در اینباره ابن سینا چهار قسم ذکر می‌کند<sup>۱۴</sup>:

الف - نمو: نمو عبارت است از اینکه حجم جسم در ابعاد سه گانه بواسطه پیوستن جسمی از خارج افزایش یابد و این افزایش به یک نسبت طبیعی باشد نظیر رشد درخت و یا حیوان. بنابراین چاقی را نمو نمی‌گویند، زیرا به یک نسبت طبیعی نیست.

ب - ذُبُول: (ضد نمو) اینست که حجم جسم به سبب خارج شدن اجزایی از آن کاهش یابد و این کاهش به یک

نسبت طبیعی باشد.

ج - تَخْلُخُل: تخلخل حقیقی عبارت است از اینکه حجم جسم بدون اینکه جسمی از خارج به آن اضافه شود، افزایش یابد، نظیر انبساط فلزها در اثر حرارت، ولی تخلخل غیر حقیقی که در واقع حرکت آینی است، عبارتست از اینکه مقدار حجم جسم بسبب ضمیمه شدن جسمی از خارج افزایش یابد نظیر بالنی که در آن هوا داخل شود.

د - تَكَائِف: تکائف حقیقی اینست که حجم جسم بدون خارج شدن اجزائی از آن کاهش یابد نظیر انقباض فلزها در اثر سرما. در مقابل، تکائف غیر حقیقی که نظیر تخلخل غیر حقیقی جزء حرکات آینی محسوب می‌شود اینست که مقدار حجم جسم بسبب بیرون رفتن جسم خارجی کاهش یابد نظیر تویی که هوای داخل آن را خالی کنند.

اکنون که اقسام حرکت کمی بیان شد، می‌پردازیم به اشکالی که به حرکت کمی شده و آن عبارتست از اشکال بقاء موضوع که بگفته ملاصدرا<sup>۱۵</sup>، ابن سینا از حل آن عاجز مانده است. این اشکال در حرکت جوهری نیز مطرح می‌شود و ملاصدرا در هر دو جا به یک بیان، اشکال را دفع می‌کند.

می‌دانیم که تفاوت جسم طبیعی با جسم تعلیمی به اطلاق و تعیین است؛<sup>۱۶</sup> باین معنا که جسم را اگر مطلق در نظر بگیریم، بدون لحاظ اینکه مقداری مخصوص دارد، جسم طبیعی، و اگر همان جسم را از این نظر که بمقدار مخصوصی متعین است در نظر بگیریم، جسم تعلیمی خواهد بود. بنابراین، نسبت جسم تعلیمی به جسم طبیعی، نسبت معین به مبهم است و جسم تعلیمی وجودی مستقل از جسم طبیعی ندارد.

با توجه به نسبتی که جسم تعلیمی به جسم طبیعی دارد نتیجه می‌گیریم که حرکت در کم همان حرکت در جسم است از اینرو اشکال بقاء موضوع که در حرکت جوهری مطرح است اینجا نیز مطرح می‌شود.

بگفته صدرالمتألهین<sup>۱۷</sup> گرچه ابن سینا حل این مشکل را در نمو انسان آسانتر از رشد حیوان می‌داند ولی حتی در انسان نیز از حل آن عاجز مانده و امیدش را به رحمت حق بسته است تا شاید راه نجاتی عنایت فرماید.

۱۳. ابن سینا، طبیعیات شفاء، پیشین، ص ۱۰۲ و صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۹۴.

۱۴. ابن سینا، طبیعیات شفاء، پیشین، ص ۱۰۲.

۱۵. صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۹۰.

۱۶. همان، ص ۸۹، پاورقی. ۱۷. همان، ص ۹۲.



برخی از طرف مشاء پاسخ زیر را به این اشکال نقل کرده‌اند:<sup>۱۸</sup>

«مشاء می‌گوید: جسم نامی دارای دو نوع اجزاء است: اصلی و فرعی. اجزاء اصلی که حافظ صورت نوعی است با افزایش و کاهش مقدار تغییر نمی‌کند و پیوسته ثابت و باقی است و اما اجزاء فرعی که بعد از تمام شدن خلقت نوعی بر اجزاء اصلی اضافه می‌شوند مانند اجزاء اصلی استحکام و پایداری ندارند بدین جهت بسبب تغییر مقدار جسم زائل می‌گردند.»

بنظر می‌رسد که نقل فوق صحیح نباشد، زیرا ابن سینا پاسخ فوق را کافی نمی‌داند. او بعد از ذکر این پاسخ بعنوان یکی از احتمالات، آن را اینگونه رد می‌کند:<sup>۱۹</sup>

نامعین است.

۳-۲. نقد و بررسی حرکت کمی:

چنانکه گذشت، این دو فیلسوف وجود حرکت کمی را بدیهی می‌دانند و چهار مصداق برای آن ذکر می‌کنند. در اینجا به بررسی این مصداق می‌پردازیم و اثبات خواهیم کرد هیچکدام از این چهار مورد را نمی‌توان مصداق حرکت کمی دانست.

در مورد تخلخل و تکائف مجازی گفتیم که در واقع حرکت‌های آینی هستند و در مورد تخلخل و تکائف حقیقی، حق با شیخ اشراق است که در رد آن چنین استدلال می‌کند:<sup>۲۱</sup> «... اذلیس الا بتبعید الاجزاء و اجتماعها و تخلخل الجسم اللطیف بینها.»

**\* اینکه تعریف شرح‌الاسم بر دور مشتمل باشد هیچ ضروری به آن تعریف نمی‌زند زیرا در تعریف حقیقی است که شناخت شیء تعریف شده بر شناخت تعریف توقف دارد از اینرو اگر شناخت تعریف نیز بر شناخت شیء تعریف شده متوقف باشد محال خواهد بود و هرگز به آن شیء شناخت و علم حاصل نمی‌شود، اما در شرح‌الاسم، شیء تعریف شده برای ما شناخته شده است و علم به آن، بر شناخت تعریف توقف ندارد لذا اگر شناخت تعریف بر شناخت شیء تعریف شده توقف داشته باشد اشکالی ندارد و هیچ ضروری به صحت تعریف نمی‌زند.**

ترجمه: ... زیرا (تخلخل و تکائف) جز دور شدن و اجتماع اجزاء و تخلخل جسم لطیف در بین آنها نیست. در علوم جدید نیز اثبات شده است که ملکولهای جسم در اثر حرارت از هم فاصله می‌گیرند و در اثر سرما به هم نزدیک می‌شوند و این حرکت آینی ملکولهای جسم همان تغییر حجمی است که تخلخل و تکائف نامیده می‌شود. البته باید به این نکته توجه داشت که علوم جدید فقط دور و نزدیک شدن اجزاء جسم را ثابت می‌کنند و هیچگونه تأییدی نسبت به تخلخل جسم لطیفی میان ملکولهای جسم ندارند.

آزمایش دیگری که مشائین برای وجود تخلخل حقیقی انجام داده‌اند، «القمقة الصياحة» است که در آن مورد

«چگونه ممکن است چنین بگوییم و حال آنکه تمام اجزاء نبات و حیوان بطور یکسان افزایش می‌یابند و هرگز نمی‌توان اجزائی را مشخص کرد و گفت این اجزاء اصلیند. نحوه رشد نبات و حیوان باین ترتیب است که قوه در جمیع اجزاء، ساری و جاری است و هرگز قوه بعض اجزاء ترجیحی برای اصلی بودن ندارند.»

ملاصدرا در پاسخ به اشکال بقاء موضوع در حرکت کمی می‌گوید:<sup>۲۰</sup> «...وجه الانحلال ان موضوع هذه الحركة هو الجسم المتشخص لا المقدار المتشخص و تشخص الجسم يلزمه مقدار ما...» ترجمه: راه حل (اشکال بقاء موضوع) اینست که موضوع این حرکت عبارت است از جسم متشخص نه مقدار متشخص، و مقدار نامعین لازمه تشخص جسم است.

چنانکه مشاهده می‌شود صدرالمتألهین جسم را با مقداری نامعین، موضوع حرکت کمی می‌داند و می‌گوید: جسم در مراتب مقدار، حرکت می‌کند و آن چیزی که در طول حرکت بعنوان موضوع باقی است جسم با مقداری

۱۸. ملکشاهی، حسن، حرکت و استیفای اقسام آن؛ چاپ دوم، تهران، انتشارات صدا و سیما، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۲۶۶.

۱۹. ابن سینا، طبیعیات شفاء، پیشین، ص ۱۰۳.

۲۰. صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۹۲.

۲۱. قطب‌الدین شیرازی، محمد، شرح حکمة الاشراق، قم، انتشارات بیدار، ص ۲۱۲.

هم در علوم جدید اثبات شده است که هوای داخل بطری در اثر مکیدن خارج می‌شود و در نتیجه، فشار بر ملکولهای هوایی که داخل بطری باقی مانده‌اند کم می‌گردد و در اثر آن، ملکولهای هوایی که داخل بطری است از هم فاصله می‌گیرند. بنابراین، ازدیاد حرارت و تقلیل فشار از عواملی است که موجب می‌شود ملکولهای جسم از هم دور شوند و این حرکت آینی بنظر سطحی، حرکت کمی محسوب می‌گردد.

دربارهٔ نمو و ذبول، اشکالی که در ابتدا بنظر می‌رسد اینست که نمو<sup>۲۲</sup> چیزی جز اضافه شدن موادی از خارج به بدن حیوان یا نبات نیست؛ همانطور که ذبول عبارت است از خارج شدن اجزائی از بدن. بنابراین در «کم»، حرکت واقع نشده است، بلکه قبلاً حجم کوچک بر مواد

معلوم شده است که بدن از سلولهای بسیاری تشکیل شده است و نمو چیزی جز افزایش سلولها نیست و بر فرض که قبول کنیم صورت نوعی واحدی بر مجموع این سلولها حلول دارد جای چنین احتمالی هست که وقتی مواد جدید برای حلول صورت نوعی مستعد می‌شوند حلول صورت نوعی بر مواد جدید بصورت دفعی باشد یعنی وقتی سلول مستعد می‌شود اتصال آن سلول به بدن و حلول صورت نوعی بر آن ممکن است بصورت دفعی باشد. بنابراین احتمال، افزایش حجم بدن بوسیلهٔ اتصال تعدادی از سلولهاست و از اینرو دفعی است نه تدریجی.

### ۳-۳- حرکت کیفی:

دو فیلسوف مورد نظر ما حرکت در مقولهٔ کیف را بدیهی و واضح می‌دانند.<sup>۲۴</sup> ابن‌سینا می‌گوید:<sup>۲۵</sup> برخی

**\* حق اینست که این و وضع، ماهیت نوعی یا جنسی و بعبارت دیگر از معقولات اولی نیستند، بلکه مفاهیم انتزاعی‌اند، برای مثال، این مفهومی است نسبی که از نسبت شیء به مکان انتزاع می‌شود و یا وضع از نسبت اجزاء جسم به اجزاء مکان انتزاع می‌گردد. از نسبت مذکور هیچ هیئت و امر وجودی حاصل نمی‌شود و در ازاء این مفاهیم در خارج شینی وجود ندارد. پس بهمان اندازه که وقوع حرکت در این واضح است اصل مقوله بودن آن مورد تردید است.**

فقط حرکت را در کیفیات محسوس قبول دارند و در سایر اقسام کیف بدلائل زیر حرکت را رد می‌کنند:  
- در کیفیات نفسانی (حال و ملکه) چون موضوع آنها جسم طبیعی نیست بلکه به نفس تعلق دارند لذا حرکت معنا ندارد.

جوابی که ابن‌سینا به این اشکال می‌دهد اینست که کیفیات نفسانی تدریجاً تغییر می‌کنند لذا تعریف حرکت دربارهٔ آنها صادق است، خواه موضوع آنها را نفس یا بدن و یا مجموع آندو بدانیم.

- دربارهٔ قوه و لاقوه، درشتی و نرمی و امثال آنها، چون موضوعاتشان عبارتست از جسم بضمیمهٔ اعراضی که بر جسم عارض می‌شوند و خود این کیفیات تابع آن اعراضند (باتغییر آن اعراض، این کیفیات نیز تغییر

اصلی عارض بود و اکنون حجم بزرگ بر مجموع مواد اصلی و مواد ضمیمه شده، عارض است. بنابراین نمو عبارت است از زوال کم معین و حدوث کم جدید، زیرا موضوع کم قبلی و کم جدید مختلفند، از اینرو «کم» واحدی تدریجاً تغییر نکرده است بلکه بخاطر تباین موضوعشان کم متعدد می‌شود.

به این اشکال اینگونه پاسخ داده شده است<sup>۲۳</sup>: بدون شک نمو بوسیلهٔ انضمام موادی از خارج صورت می‌گیرد ولی طبیعت نوعی حیوان یا نبات اجزاء ضمیمه شده را بصورت اجزاء اصلی تبدیل می‌کند، از اینرو موضوع کم قبلی و کم جدید اجزاء اصلی است و هیچ اختلافی بین دو موضوع وجود ندارد و باین ترتیب کمیت آن حیوان یا نبات بتدریج افزایش می‌یابد.

بنظر می‌رسد این پاسخ کافی نباشد زیرا در طبیعیات قدیم یک درخت و یا بدن یک حیوان، جسمی متصل و واحد محسوب می‌شد که در اثر نمو بتدریج بر حجم آن افزوده می‌شود ولی امروزه که سلولها کشف شده‌اند

۲۲. طباطبائی، سید محمد حسین، پیشین، ص ۲۰۵.

۲۳. همان.

۲۴. ابن‌سینا، طبیعیات شفا، پیشین، ص ۱۰۱ و صدرالدین شیرازی، محمد، پیشین، ص ۸۱.

۲۵. ابن‌سینا، طبیعیات شفا، پیشین، ص ۱۰۱

می‌کنند) و از آنجا که آن اعراض مختلفند (برای مثال، موضوع قوه عبارتست از جسم بضمیمه یکی از این اعراض و موضوع لاقوه عبارت است از جسم بضمیمه عرض دیگری)، از اینرو این کیفیات موضوع واحدی ندارند. جواب ابن‌سینا به این اشکال آنستکه گرچه عروض این کیفیات تابع اعراض دیگر است ولی بر یک موضوع نوعی واحد، عارض می‌شوند و بعبارت دیگر وحدت نوعی طبیعت برای وحدت موضوع کافی است.

- شکل‌های اجسام بطور دفعی بر مواد عارض می‌شوند، از اینرو تغییر تدریجی ندارند. ابن‌سینا این اشکال را وارد می‌داند و اعتراف می‌کند<sup>۲۶</sup> که در شکلها حرکت وجود ندارد.

### ۴-۳- نقد و بررسی حرکت کیفی:

وجود حرکت کیفی بدیهی است و از واضحترین اقسام آن، حرکت در کیفیات نفسانی است زیرا هر انسانی با علم حضوری در می‌یابد که کیفیات نفسانی او تدریجاً تغییر می‌کند، برای مثال بتدریج عصبانی می‌شود و یا محبت او افزایش می‌یابد و از آنجا که علم حضوری، غیر قابل خطاست می‌توان گفت که حرکت کیفی در کیفیات نفسانی یقین‌ترین نوع حرکت کیفی است.

از آنچه گذشت معلوم شد که در رد منکرین حرکت در کیفیات نفسانی، حق با ابن‌سیناست و در این قسم از کیفیات، حرکت امکان دارد هر چند موضوع آنها نفس است و نفس مجرد است لکن از آنجا که به بدن تعلق دارد بتبع بدن تغییر می‌پذیرد.

پاسخی که ابن‌سینا به منکرین حرکت در قوه و لاقوه و امثال آنها می‌دهد بنظر می‌رسد که کافی نباشد زیرا در حرکت باید موضوع، وحدت شخصی داشته باشد و گرنه وحدت نوعی موضوع برای وحدت حرکت کافی نیست.

### ۵-۳- حرکت وضعی:

حرکت وضعی، حرکتی است که در آن، نسبت اجزاء شیء با اجزاء مکانش تغییر تدریجی داشته باشد. ابن‌سینا اعتقاد دارد که او<sup>۲۷</sup> اولین کسی است که به حرکت وضعی قائل شده است ولی فخر رازی می‌گوید:<sup>۲۸</sup> فارابی در کتاب عیون المسائل به وجود حرکت وضعی تصریح کرده است. در هر حال آنچه مهم است استدلال بر حرکت وضعی است. در این مورد ابن‌سینا به حرکت فلک اعلی تمسک می‌جوید<sup>۲۹</sup> و صدرالمتألهین هم به همین مطلب اشاره می‌نماید.<sup>۳۰</sup> توضیح و شرح این استدلال چنین است:

در طبیعیات قدیم این مسئله مسلم بوده است که ابعاد عالم مادی متناهی است و در نتیجه فلکی وجود دارد که بر تمام عالم محیط است و فوق آن دیگر جسمی وجود ندارد و بعبارت دیگر فلک اعلی است. از طرف دیگر مشائین در مورد حقیقت مکان می‌گویند: مکان از خود اجسام بوجود می‌آید، یعنی مکان، سطح داخلی جسم محیط است که بر سطح ظاهری جسم محاط، مماس است بنابراین جسمی که فوق آن جسمی وجود ندارد دارای مکان نیست و در نتیجه حرکت آینی در فلک اعلی بی‌معناست. سایر حرکات نیز مسلم است که وجود ندارد، بنابراین تنها حرکتی که برای فلک اعلی قابل تصور است حرکت وضعی است.

### ۶-۳- نقد و بررسی حرکت وضعی:

صحت استدلالی که این دو فیلسوف برای اثبات حرکت وضعی مطرح کرده‌اند بر صحت دو مطلب مبتنی است: یکی محدودیت عالم مادی و وجود فلک اعلی و دوم اینکه حقیقت مکان عبارت است از سطح جسم حاوی. از طرف دیگر می‌دانیم که صحت ایندو مطلب مورد تردید است زیرا محدودیت عالم مادی از مسائل جدلی الطرفین است، یعنی بر هیچیک از دو طرف (محدودیت و عدم محدودیت) آن دلیل بی‌اشکالی وجود ندارد و درباره حقیقت مکان نیز آراء متعددی موجود است و به این نظریه که مکان، سطح داخلی جسم حاوی است هم اشکالهایی وارد شده، از جمله این اشکال که مکان به پر و خالی بودن متصف می‌شود و حال آنکه سطح به این قبیل صفات متصف نمی‌گردد.

### ۷-۳- حرکت آینی:

حرکت آینی که شاید اولین حرکتی باشد که انسان آن را حس کرده و برای آن نام حرکت را برگزیده است، نیاز به بحث و توضیح ندارد، از اینرو ابن‌سینا درباره آن می‌گوید:<sup>۳۱</sup> «واما مقولة الأین فانّ وجود الحركة فیها واضح بیّن». (اما مقوله این، پس وجود حرکت در آن واضح و آشکار است). آنچه محتاج به دقت است، اصل مقوله

۲۶. همان، ص ۱۰۲.

۲۷. ابن‌سینا، نجات، پیشین، ص ۱۸۰.

۲۸. فخرالدین الرازی، محمد بن عمر، پیشین، ص ۵۸۲.

۲۹. ابن‌سینا، طبیعیات شفا، پیشین، ص ۱۰۴.

۳۰. صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۸۰.

۳۱. ابن‌سینا، طبیعیات شفا، ص ۱۰۳.



بودن این است، چنانکه علامه طباطبائی می‌فرماید: ۳۲  
«اما الأین فتوق الحركة فيه ظاهر كما في انتقالات الاجسام  
من مكان الى مكان لكن كون الاين مقولة مستقلة في نفسها  
لا يخلو من شك.»

(ترجمه: اما این پس وقوع حرکت در آن ظاهر است،  
نظیر انتقال‌های اجسام از مکانی به مکان دیگر، ولی اینکه  
این فی نفسه مقوله مستقلی باشد، مشکوک است)

حق اینستکه این و وضع، ماهیت نوعی یا جنسی و  
بعبارت دیگر از معقولات اولی نیستند، بلکه مفاهیم  
انتزاعیند، برای مثال، این مفهومی است نسبی که از نسبت  
شیء به مکان انتزاع می‌شود و یا وضع از نسبت اجزاء  
جسم به اجزاء مکان انتزاع می‌گردد. از نسبت مذکور هیچ  
هیئت و امر وجودی حاصل نمی‌شود و در ازاء این مفاهیم

در خارج شیئی وجود ندارد. پس  
بهمان اندازه که وقوع حرکت در این  
واضح است اصل مقوله بودن آن  
مورد تردید است.

#### خلاصه

تعریفهایی که این دو فیلسوف  
برای حرکت ارائه داده‌اند از دور  
خالی نیست ولی چون شرح  
الاسمند، دوری بودن تعریف

اشکالی ندارد. تعریف صدرا، از آنجا که از الفاظ شناخته  
شده‌تری تشکیل شده است، بر تعریف ابن‌سینا ترجیح  
دارد.

درباره معنای نسبت حرکت به مقوله بروش سیر و  
تقسیم، ابتدا در معنای مذکور چهار احتمال داده شده و  
سپس با رد سه احتمال اثبات گردیده است که مراد از وقوع  
حرکت در مقوله اینستکه در هر حدی از حدود حرکت،  
یک فرد فرضی از مقوله بر متحرک عارض شود. اشکال  
این استدلال اینستکه احتمال پنجمی وجود دارد و آن  
اینکه در هر آن بر متحرک، یک فرد فرضی عارض نشود  
بلکه متحرک، هر فرد فرضی را بتدریج طی کند.

درباره حرکت کمی معلوم شد که ملاصدرا اشکال بقاء  
موضوع را که ابن‌سینا از حل آن عاجز مانده بود بخوبی  
رفع نموده است از اینرو حرکت کمی از نظر بقاء موضوع  
با اشکالی مواجه نیست لکن از نظر مصداق ثابت شد که  
هیچکدام از چهار قسمی که بعنوان مصادیق حرکت کمی  
مطرح شده‌اند در حقیقت، حرکت کمی نیستند.

درباره حرکت کیفی گفته شد که یقینتیرین قسم آن،  
حرکت در کیفیات نفسانی است و ابن‌سینا بحق، منکرین  
این قسم را رد می‌کند ولی در پاسخی که به منکرین  
حرکت در قوه و لاقوه و امثال آن می‌دهد دچار اشتباه شده  
است زیرا وحدت نوعی موضوع برای وحدت حرکت  
کافی نیست.

صحت استدلالی که ابن‌سینا برای اثبات حرکت  
وضعی مطرح کرده بر وجود فلک اعلی و سطح بودن  
مکان متوقف است که صحت این دو مطلب مورد تردید  
می‌باشد.

حرکت آینی هر چند مسلم است اما اصل مقوله بودن  
این زیر سؤال است و حق اینستکه از نسبت شیء به مکان  
امر وجودی حاصل نمی‌شود از اینرو این در خارج،  
مابازاء ندارد و بعبارت دیگر از  
معقولات اولی نیست همانطور که  
وضع در خارج مابازاء ندارد و در  
نتیجه از مقولات بحساب نمی‌آید.

#### فهرست منابع:

۱- ابن‌سینا (ابوعلی)، حسین،  
طبیعیات شفا، ج ۱، تحقیق: الدكتور  
محمود قاسم، قاهره، دارالکتب العربی  
للطباعة والنشر، ۱۳۹۵ هـ.ق.

۲- ابن‌سینا (ابوعلی)، حسین، نجات، چاپ دوم، مصر، مکتبه  
مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۵۷ هـ.ق.

۳- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد، اسفار اربعه، ج ۳،  
مصطفوی، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۴- طباطبائی، سید محمد حسین، نهاية الحکمة، قم، مؤسسه  
النشر الاسلامی، ۱۳۶۲، هـ.ش.

۵- فخرالدین‌الرازی، محمد بن عمر، المباحث المشرقیه،  
ج ۱، چاپ دوم، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۶- قطب الدین شیرازی، محمد، شرح حکمة الاشراق، قم،  
انتشارات بیدار.

۷- ملکشاهی، حسن، حرکت و استیفای اقسام آن، چاپ دوم،  
تهران، انتشارات صدا و سیما، ۱۳۶۳ هـ.ش.

\*\*\*

۳۲. علامه طباطبائی، پیشین، ص ۲۰۶.